

در نیمه شب که خواب از چشم پرید  
گویی که مرا درد شدیدی بگزید  
این درد به حرف آمدو حرف هم به کلام  
از خامه من به روی کاغذ بچکید

## که نظم انقلاب را سالکم پیگیر شیدایم

که دیدم تیره روزی ها میپرس از تیره شبهایم  
نگر شورم سپنجم، التهاب فریاد غوغایم  
چو دید اندر صف یاران نپرسید هیچکس رایم  
گهی این آسمان روپوش من چون نیست ماوایم  
ز موج آگهی کوه های دشواری ببیمایم  
کنون با رازهایی اندکی مضمون آشنایم  
در این دنیای بی پایان من غرق الفبایم  
خرددرگوش من گوید که کاراست نیک مولایم  
بهشتی میدهد زاهد ز وهم و جهل به عقابیم  
که گوش هوش من باز کرده روشن چشم بینایم  
کلامی نقش بستی بیدرنگ در روی لبهایم  
ز جور مالکان، آتش فتد اندر سر ایام  
که نظم انقلاب را سالکم پیگیر شیدایم  
به بحر فکر غرق ام، غرق در موج تماشایم  
ز آرزوهای انگیزنده موج، موج تقلایم  
که فرهنگ ساز مردم، منبع الهام معنایم  
دگر در رنج غربت نیستم بیکس نه تنهایم  
زبان شعله ام، آتش بود عمق سخنهایم  
پذیرم قول صائب را که من در رزم پویایم  
نما اندر عمل تعبیر ای کارگر تو رویایم  
که روح انقلاب را تازه سازند بین رگهایم  
اگر صدق و صفا داری میپرس از ته وبالایم  
که ماده خود اساس است انقلاب آورده آبیام  
که من شایق به ساخت و ساز رفاه اهل دنیایم  
هنوز یک قطره بس ریز و ریزاز آب دریایم  
کند دانا و عالم تر در آن دم خود خلف هایم  
که روشن تر بود از نور علم فردای فردایم  
که یکدم خرده گیرد شدومو پیش و یازیروزبرهایم  
بیا ای یار همدل همنوا شو در سفرهایم  
شوم هم‌رزم و هم‌سنگر چه پرشور است سلام هایم  
شرابی از خم آزادی باشد به جام هایم

چو غم پرورده ام باری میپرس از بار غمهایم  
غمم، دردم، گدازم رنج این هستی کشیدستم  
زمین با این بزرگی یک وجب جایی به من کی داد  
گهی بالین من فرش زمین بالشت من سنگ است  
در این پیکار پیگیر تا هنوز هم استوار هستم  
زافت وخیز، شکست وفتح آموختم به هر رزمی  
مسیر زندگی پیچ و خم و گودالها دارد  
چرا بت میتراشی؟ یا ز وهم یک خالق یکتا  
در این دنیای سودساز، شیوه تولید "سرمایه"  
از این آموزگار بس بزرگ غم شکوه کمتر کن  
ز الهام محیط گر فکر بکری نطفه ای بستی  
چو بینم حال زار مردم زحمتکش دنیا  
به موج انقلاب این وضع را باید دگرگون ساخت  
ز کون و از فساد کاینات مبهوت و حیرانم  
به هنگام خموشی فکر پیش تازم جهش دارد  
ز کم و کیف ماده این تکامل جنگ ضداد است  
دوانده عشق مردم چون بفکرم ریشه های سخت  
نیم شاعر کلامم عاری است از صنعت لفظی  
"سخن گفتن نه آسانست عمری باید و جهدی"  
بیا آتش ز نیم کاخ ستم ماوای فرعون را  
به مردم با شعور انقلابی ساز و سامان ده  
منم سامیر سپاهی رزمجوی سنگر یاران  
جهان بینی و طرز فکر من یک ریشه ای دارند  
گذر ز افسانه این "جنت ودوزخ" در آن دنیا!  
ز بحر پر تلاطم علم به فرسخ ها دورم  
محیط آدمی پرور به فردای شکوفاتر  
من از رمز تکامل هر گری چیزی می آموزم  
ز فرد عیجو و بی هنر هرگز منال ای دل  
براه خود روانم راسخم، سرسخت می رزمم  
به رزمجویان نستوهی که عزم انقلاب دارند  
سرم در خدمت خلق، انقلاب در رگ رگ جانم